

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنَكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۴۱) سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاؤُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصُرُوا شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۴۲) وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۳) إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُخْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنَ اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (۴۴)

در باب آیه ۴۰ عرض کردیم «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ» عنوانی است که فقط در دو جای قرآن این خطاب به کار رفته است. یکی این جا و دیگری در آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» که عنوان رسول از شئون ولایت است. البته شأن نزولی دارد ضمن این که شأن نزول مخصص آیه نیست. شأن نزولش تبهکاری ای بوده که اشراف یهود انجام دادند و حکمش در تورات رجم بوده. به امید این که حکمش در قرآن چیز دیگری باشد، نزد پیغمبر می آیند که حکم پیغمبر هم همین رجم بوده. بحث این بوده که «إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا»؛ اگر آن چیزی که خواستید دادند وگرنه حذر کنید! این آیات شبیه آیات سوره نور است که چنین داستانی آن جا هم هست که نشان از نفاق این گروه است. اگر مقارنات آیات را در قرآن گیر بیاورید که این آیه شبیه چه آیه ای است؟

در آیات کدهایی وجود دارد که آیات را ثانی، ثنو و منعطف به همدیگر می کند. آیه ۴۷ تا ۵۰ نور دارد که «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ» «وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»؛ این عبارت در

سوره مائده هم تکرار شده؛ این‌ها ایمان نیاوردند. «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ»؛ وقتی دعوت می‌شوند به خدا و رسول، «إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ»؛ می‌بینی که گروهی از آن‌ها دارند اعراض می‌کنند، ولی «وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ»؛ اگر حق به نفعشان باشد با حالت اذعان می‌آیند؛ یعنی نگاه می‌کنند ببینند شما چه دارید می‌گویید؟ «أَفِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ»؛ آیا تو قلب این‌ها مرضی هست؟ «أَمْ ارْتَابُوا»؛ یا این‌که شک دارند؟ «أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ»؛ یا این‌که می‌ترسند خدا و رسول در حقشان ستم کنند؟ «بَلْ أَوْلِيكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» *

مؤمن تسلیم حق و منافق منفعت طلب است

«إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ» مؤمن در فرهنگ قرآنی و در یک نگرش سیاسی اجتماعی به احکام رسول. البته این‌ها قابل تسری به احکام است ولی موضع صدور این آیات همان حکمیت‌های پیغمبر است که این‌ها برای حکم و حکمیت و قضاوت چه مدلی هستند؟ می‌بینید این در سوره نساء هم تکرار شده که خواهیم دید. «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»؛ این ویژگی مؤمن است که وقتی به خدا و رسول دعوت می‌شود، حرفشان این است که «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». این‌طور نیست که «يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ»؛ اگر به نفعشان باشد! این آدم (مذعن) یعنی سر سفره خودش نشسته و مؤمن نیست. باز شبیه این جور آیات در سوره نساء هست که ان‌شاء الله می‌بینیم.

به هر جهت این دسته آیات از ۴۱ تا ۵۰، این ده آیه سوره نور، یک روح کلی دارد که گاهی حتی ذهنیت ما را نسبت به کتب آسمانی پیش تغییر می‌دهد. وقتی به ما بگویند شرایع و ادیان گذشته، به نظر ما انگار از بین رفته و نسخ شده و حالا چیز جدید آمده، مثلاً پیامبر جدید، دین جدید، احکام جدید. همه‌اش شد جدید! انگار آدم می‌خواهد خودش را مواجه کند با نسخه جدیدی از خدا! و حال آن‌که خدا در قرآن به چنین چیزی صحنه نمی‌گذارد. بحث نسبت کتب آسمانی با همدیگر و نسبت قرآن با این‌ها در نقطه طلایی که مطرح می‌شود در همین دسته از آیات است. حتی در بحث حکمیت و حاکمیت. از احکام بی‌برو بگرد اسلامی همین است و وقتی روی این دسته آیات مرور کنیم، یک نوع پیوند قریبی بین تمام کتب آسمانی برقرار می‌کند. در حد این‌که «فَإِنْ

جَاؤُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ» (مائده: ۴۳)؛ اگر برای حکم پیش تو آمدند مخیری یا حکم می‌کنی، یا

اعراض می‌کنی. ارجاع می‌کنی آن‌ها را به محاکم خودشان در کجا؟

در جایی که تسلط حکومت اسلامی است؛ یعنی این‌ها در محاکم خودشان بروند و بر آن‌ها حکم شود. همین الان هم اگر بین خودشان دعوایی بشود،- نه این که یک طرف مسلمان باشد- حکم همین است. اگر یک طرف مسلمان باشد در محاکم اسلامی قضاوت می‌شود. اگر بین خودشان دعوایی بشود می‌تواند به حاکم اسلامی مراجعه کند که برایش محکمه تشکیل دهد، یا بدهد به محکمه خودش. ضمن این که احکام و شرائع این جور که شما تصور می‌کنید تغییر نکرده، حتی در آیه ۴۵ نگاه بفرمایید می‌بینید بر آن‌ها حکمی بوده و قرآنی آن هم همین جور بوده. انگار این موضوع استصحاب (بنا را بر یقین سابق گذاشتن) است که اصلاً حکم این بوده و لزومی ندارد بگویند حکم الان هم همین است.

«وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ» (مائده: ۴۵) اصلاً نمی‌گویند که در قرآن این بوده. در تورات همین بوده در قرآن هم همین است. این نوع تصویر که گویا همه چیز دارد تغییر می‌کند، تصویر قرآن این جور نیست. حالا آیات را با هم یک نگاهی بکنیم. می‌گوید: اعراض کن یا حکم بده و اگر از آنان اعراض کردی ضرری به تو نمی‌خورد. حتی در آیه بعد زمانی که پیغمبر هست این بحث را می‌کند:

(۴۳): «وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»

«وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ»؛ چرا حکمیت و تحکیم را پیش تو می‌آورند؟ چرا تو را می‌خواهند حَکَم کنند؟ و حال آن که «وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ»؛ چرا تحکیم را پیش تو می‌آورند؟ مگر خودشان کتاب ندارند؟ حکم الله که در کتاب خودشان هست! حکمشان را از کتاب خودشان بدهند! بیایید جلوتر در آیه ۴۶ «وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمُ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»؛ پشت سر تورات ما عیسی بن مریم را آوردیم. اولاً تورات را تصدیق کرده و ثانیاً انجیل هرچه پیشاپیش از تورات بوده تصدیق کرده ثالثاً انجیل تورات را تصدیق کرده و بعد در آیه ۴۷ دارد که «وَأَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ»؛ اصلاً باید مسیحی‌ها به کتاب خودشان قضاوت کنند. برخلاف این نوع تصویری که ما داریم! (من دوباره بر می‌گردم اما به اصل مطلب یک مروری بکنیم)

خط سیر اصلی دین (اسلام) در تمام شرایع وجود دارد

جلوتر در آیه ۴۸ برای کل مطلب یک تبیین کلی می‌کند که مگر رابطه قرآن با کتب و شرائع پیشین چگونه است؟ همه «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ» است. قرآن فقط یک هیمنه و اشراف بر کتب پیشین دارد و الا تمام چیزهایی که آمده اگر تحریف شده باشد که تحریف است و معلوم است که قرآن که تحریف را تأیید نمی‌کند! ولی کتب آسمانی پیش را به عنوان همان مسیر و خط سیر اصلی که باید همین دین اقامه بشود؛ یعنی دین یک چیز بیشتر نیست. همین اسلام است که این دین که به عنوان اسلام است دارد در همه این شرائع تکرار می‌شود. یک حرف تکراری است. خدا چند تا حرف نیاورده. خلاصه به صنوف اللغات؛ با بیانات مختلف این حرفش را گفته. این جور هم نیست که احکام در طول زمان‌ها تغییر کرده! احکامش هم تغییر نکرده. می‌بینید این قدر در هم تنیدگی در این شرایع هست که شبهه نسخ را به وجود آورده. تا حالا می‌گفت: چرا تو را حَکَم می‌کنند، این‌ها که تورات دارند؟ اهل انجیل به کتاب خودشان رجوع کنند! بعدش در آیه ۴۹ می‌گوید: «وَأَن احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ»؛ بما انزل الله بینشان حکم کن! باز در آیه ۴۸ می‌گوید «فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ»؛ بما انزل الله؛ یعنی با قرآنی که نازل شده، بینشان حکم کن. انجیل و قرآن فرق نمی‌کند فقط این‌ها تحت اشراف حکم پیغمبر باید باشند.

وقتی قرآن به این‌ها اشراف دارد، پیغمبر هم به این‌ها اشراف دارد. این همان خط کلی‌ای است که این‌جا مقدماتش این‌جا چیده می‌شود؛ تورات، انجیل و قرآن. که این کتاب‌ها یک کتاب است. با هم فرقی ندارند. محتوایشان با هم متفاوت نیست. این‌ها همان اصل دین هستند که پیامبر خدا این‌جا به عنوان حاکم اسلامی دارد حکم می‌دهد. این است که می‌بینید مقدمات چیده می‌شود برای آیات ۶۶-۶۷ و ۶۸ مائده که بخشی از انعکاس غدیر در این آیات است، نکته‌اش این می‌شود که اگر شما اقامه تورات و انجیل و قرآن بکنید، همه چیز گیرتان می‌آید. یعنی اگر مسیر دین اقامه شود «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنزَلَ إِلَيْهِمْ مِّن رَّبِّهِمْ»؛ اگر تورات اقامه شود، اگر انجیل اقامه شود، اگر قرآن اقامه شود، «لَأَكْلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ»؛ از بالا و پایین فیض و فضل خدا برایتان می‌آید. آیه بعد انعکاس ماجرای غدیر است. اشتباه نشود این آیه شأن نزولش

فقط غدیر است. شأن نزولش معلوم است چیز مهمی است و عنصری است که اقامه می‌کند تورات و انجیل و قرآن را. موجب اقامه دین است؛ یعنی دین دارد با آن اقامه می‌شود. این خط کلی دارد با آن اقامه می‌شود که «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ». بعد ما می‌گوییم این یعنی غدیر! این تفسیر آیه نیست. این شأن نزول آیه است. تفسیر آیه که «یعنی غدیر» نیست. این که ابلاغش معادل ابلاغ خود رسالت است که اگر ابلاغ نشده باشد، اصلا رسالت الهی ابلاغ نشده است. این همان است که در آیات قبل می‌گفت: این دین مرضی نیست اگر از کمپانی این جور بیرون آید. یعنی در این صورت توان ادامه دادن ندارد. نه این که دینی که تا حال بود غیر مرضی بود! یعنی مثلا تا حال خود پیامبر بر دین غیر مرضی داشت زندگی می‌کرد! نه! دین پیامبر الان مرضی است.

اگر تورات و انجیل اقامه نشود شما هیچ نیستید!

جعل عنصر ولایت که در غدیر نبود. این عنصر همان است که تمام انبیا دارند دین را با آن اقامه می‌کنند. و دین دارد با آن اقامه می‌شود. برای همین است که در آیه بعد مگر می‌شود ابلاغش را نگفته باشند. ابلاغ آیه همین این است. «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُتَفِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ»؛ اگر این اقامه نشود شما هیچ چیز نیستید. اشتباه نشود بین شأن نزول و تفسیر قرآن! تفسیرش این است. اگر دین اقامه نشود. چه بوده آن عنصری که باید شما پیدا می‌کردید که با آن دین را باید اقامه می‌کرد؟

اگر اسم علی در قرآن می‌آمد راه ولایت بسته می‌شد

ما آن وقتی که بچه‌تر از حالا بودیم فکر می‌کردیم اگر اسم امیر المؤمنین می‌آمد چقدر خوب بود! آیا تا حال مواجه با این اشکال و سؤال شدید که اگر نام امیر المؤمنین می‌آمد چقدر خوب بود؟! این یک جور اعتراض به قرآن است. یک جور قبول نکردن این است که «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء: ۹) است! گاهی اوقات دوست داریم آن چیزهایی که نبود می‌بود و یک چیزهایی که هست کاش نمی‌بود! مثلا فلان آیه نمی‌بود و ما را گرفتار شبهه بحث زن نمی‌کرد. حالا چی می‌شد اگر نمی‌بود؟ معلوم است که طرف نوعی از اعتراض به آیات دارد. قبول نمی‌کند که آیات «يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» است. حالا ببینید چقدر خوب شده که امیر المؤمنین

اسمش نیست! باید این جوری بررسی بکنیم. اگر اسم حضرت علی در قرآن می‌آمد، که بعضی آیه «صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» (حجر: ۴۱) را صراطُ عَلِيٍّ مستقیم، خوانده‌اند که بگوید نه نام علی(ع) در قرآن هست. اگر اسم امیر المؤمنین در قرآن می‌آمد، اتفاقاً این اسم مُخل بود! به خاطر این که شما در مقطعی قرار گرفتید که دارید تغییر سبک می‌دهید. از سبک نبوت دارید می‌آید روی سبک **ولایت بی نبوت** و این مسیر ولایت بی نبوت مسیری است که تا قیام قیامت باید مردم در این مسیر بروند. در این جا اگر اسم امیر المؤمنین می‌آمد، شما امام حسن را چه جوری ثابت می‌کردید؟ اگر اسم می‌آورد تا ۱۴ معصوم باید می‌رفت. آقای خامنه‌ای را چه کار می‌کردیم؟ (سؤال) مگر معرفی نکردند؟ در معرفی کردنشان که کسی تردید ندارد حتی اهل تسنن تردید ندارند. از یوم الانذار از وقتی که امیر المؤمنین بچه ۱۳ ساله بوده، بحث معرفی امیر المؤمنین بود تا به عنوان خلیفه تا غدیر.

اندیشه اسلام باید بتواند تا بی نهایت کشش داشته باشد

بحث این است که چرا در قرآن اندیشه‌اش می‌آید ولی اسمش نمی‌آید؟ یعنی باید بتوانی اندیشه را تبیین بکنی، جوری که این اندیشه کشش داشته باشد که الی غیر النهایه برود. وگرنه اگر اسم را می‌آوردند روی اسم بعدی گیر می‌کردیم. اسم‌ها ما را گیر می‌انداخت. گاهی هست که پیامبر نام پیامبران قبلی را پشت هم می‌آورد. خوب این مسیر نبوت است و این مسیر برای بشریت مشخص است و حاکمیتی که این نبوت پیدا می‌کند. که در آیه ۴۴ نکته‌ای هست که عرض می‌کنیم که این فقط در مسیرهای قبلی نیست حتی این سبک ولایت در انبیاء گذشته هم وجود دارد، حالا از این به بعد می‌خواهد یک سبک دیگر بشود. سبک ولایتش بوده ولی سبک نبوتش نیست. و آوردن اسم افراد را در اسم منحصر می‌کند. امام حسن و بعد امام حسین تا ۱۴ معصوم که این اسم‌ها می‌خواهد منقطع بشود ولی راه می‌خواهد ادامه پیدا کند. چگونه؟

تحریف با روش کتمان

این جاست که درهم تنیدگی و معرفی کتب به عنوان یک مسیر وجود دارد، نه به عنوان تعارف که مثلاً کتاب‌های قبلی هم خوب است! تا زمان پیامبر شیوه تورات فقط اخفاء بوده. انجیل هم دست نخورده بوده؛ یعنی فقط تورات را مخفی می‌کردند و قرآن تصریح می‌کند و آیه «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» (بقره: ۷۹)،

درباره تورات نبوده، درباره تلمود بوده؛ چیزهایی را که دست نویس می‌نوشتند و گرنه قرآن وقتی در مورد تورات می‌خواهد بگوید، می‌گوید این‌ها تورات را قرطاس قرطاس می‌کردند و آن انسجامش را از بین می‌بردند. یکسری از آن را در دسترس مردم قرار می‌دادند و یکسری از آن را در دسترس مردم قرار نمی‌دادند. آیه ۹۱ سوره مبارکه انعام را ببینید! «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» این حق خدا را نفهمیده «إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ» که فکر می‌کند خدا بر بشر چیزی نازل نمی‌کند «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ»؛ چه کسی آن کتابی را که به موسی نازل شده بود، نور نازل کرده «تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ»؛ شما این را تبدیل کردید به قرطاس، شد کاغذ. اول، کتاب را قرطاس کردید؛ یعنی انسجام را به هم زدید و بعد «تُبَدِّلُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا»؛ یکسری از این معارف را کلاً در اختیار گذاشتید و یکسری را در اختیار نگذاشتید.

قرآن مخصوص مسلمانان و تورات مختص یهود نیست

برای همین در قرآن مرتب می‌گوید: «فَاتْلُوهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (آل عمران: ۹۳)؛ شما که اهل تورات و اهل کتاب هستید آن تورات‌ها را در بیاورید ببینیم راست می‌گویید یا نه! آیا حرف همین است یا نیست؟ باید تورات اقامه بشود «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ» و با اصرار از قرآن به «وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ» تعبیر می‌کند؛ یعنی قرآن هم مال شماست کما این که تورات مال ماست. کسی نمی‌تواند بگوید که ما «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» نیستیم. تورات هم برای ماست. انجیل هم مال ماست. قرآن هم برای آن‌هاست. وحدتی در ادیان می‌بینید که یک خط کلی دارد تکرار می‌شود، حتی در احکام شبیه هم هستند. این جور نیست که ما تعبیر می‌کنیم که احکام به کلی از بین رفته و کلاً یک چیز دیگر آمده. نه! این‌ها تابع مفسد و مصالحی است. آدم که تغییر نمی‌کند و وقتی آدم تغییر نکند مفسد و مصالح یکباره تغییر نمی‌کند. حالا فرض کنید در این شریعت رکوع دارد و دیگری ندارد؛ یعنی بین احکام در حد ظریف‌کاری‌های خاصی تفاوت‌هایی وجود دارد ولی این کتاب ضمن این که آن کتاب را تصدیق می‌کند، مشرف بر تمام کتب

آسمانی است و فقط مهیمن است ولی مصدق است. چرا؟ چون مرتب معرفی می‌کند که این نور است. آن نور است. حتی تعبیر را در قرآن نگاه کنید، خیلی عجیب است!

باید مقداری نظرمان نسبت به کتب آسمانی و پیامبران عوض شود. پیامبرانی که آمدند و رفتند که شرایع و کتب و ... تمام شد و رفت. این را تشبیه می‌کنیم به دکتری که نسخه می‌دهد و بعد نسخه را عوض می‌کند. اصلاً این جور نیست. این نسخه درمانی که نیست! کتاب‌های آسمانی نسخه سلامت و بهداشت هستند. مثل این است که عناصر بهداشت دائم تغییر می‌کند که مثلاً قبلاً می‌گفتند کم نمک بخورید حالا می‌گویند اگر زیاد بخورید هم طوری نیست. نسخه کتب آسمانی این نیست. حتی تعبیری که نسبت به کتب آسمانی پیش داریم این طور است که اگر سوره مبارکه آل عمران آیه ۴ را بیاورید می‌بینید که دارد «تَنْزِلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ بر تو چیزی آمده که مصدق آن چیزی است که رویاروی آن‌هاست «وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلُ»؛ خدا تورات و انجیل را قبل از قرآن نازل کرد که «هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ» فرقان را هم نازل کرد. در تعبیری که هدی للناس است.

همه کتب آسمانی نورند و قرآن نور برتر

باز درباره قرآن می‌گوید «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (مائده: ۱۵) و درباره تورات و انجیل با عبارتهای صریح می‌گوید:

(۴۴) «...إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ»؛ تورات هدی و نور است. انجیل هدی و نور است. نور که نور را تکذیب نمی‌کند. نور تشکیکی است یعنی نور برتر است. قاعده این جور است. با این فهمی که آدم راجع به پیغمبر و فهم کتب آسمانی و هیمنه پیغمبر بر این‌ها دارد و این که ارجاع شما اهل انجیل و اهل تورات به محاکم و مراجع قضایی خودتان باشد ولی تحت اشراف و هیمنه و حاکمیت پیغمبر! می‌شود همان چیزی که شرایط ذمه است؛ «وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (مائده: ۴۹) این ترتیب را حکومت اسلامی اصلاً در خودش می‌پذیرد. بلکه مگر این که چیزی محرف شد ولی کلاً این تئوری نیست که باید همه بیایند مسلمان بشوند! اهل انجیل اهل انجیل باقی می‌مانند در حکومت اسلامی و اهل تورات اهل تورات هستند در حکومت اسلامی. هیچ

مانعیتی هم برای این‌ها وجود ندارد؛ یعنی با این‌که نسخه قرآن آمده، پذیرفته شده که این‌ها در شرایط ذمه در محاکم خودشان باشند.

(سؤال) چون هیمنه هیمنه پیغمبر است ولی این‌ها در این حکومت می‌توانند زندگی بکنند مگر این‌که دینش محرّف شد. گاه می‌خواهیم تئوری را بررسی کنیم و گاهی می‌خواهیم عینیت را بررسی کنیم. در عینیت اگر دینش محرّف بشود، می‌تواند زندگی بکند ولی باید برود دین را کسب کند. دین وقتی به تحریف کشیده شود، شما باید بروی دین را کسب بکنی. این وظیفه فردی اوست ولی وظیفه اجتماعی او این نیست. اگر در روایات بحث شهروند درجه دو را نگاه بکنید، بحث این است که با شهروندی درجه دو، فرد تحت یک فشاری بیاید مسلمان شود؛ یعنی خودش وقتی ببیند که این دین که تحریف شده و اجازه هم دادند به ما که این جور زندگی بکنیم ولی همین شهروند درجه دو بودن خودش باعث می‌شود که طرف را به آن دین برتر هدایت بکند. آیات سوره ممتحنه را که سوره ولایت و برائت است نگاه کنید! از آیه ۱ دارد که راجع به دشمن من و دشمن خودتان اظهار مودت نکنید. من می‌گویم اظهار مودت نکنید حرف را نمی‌فهمید، می‌روید مودت پنهانی می‌کنید. اصلاً مودت نداشته باشید! آیه دارد که من می‌گویم القاء مودت نکنید و آن‌ها تسرون الموده می‌کنند! در صورتی که ما می‌گوییم اصلاً مودت قلبی نداشته باشید. مودت کار قلب است که آیاتش جالب است. در آیه ۲ می‌فرماید: «إِنْ يَتَّقَوْكُمْ يُكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً» نوعاً ترجمه‌ها یثقفوكم را این جور ترجمه می‌کنند: بر شما چیره بشوند، در صورتی که این صرفاً چیره شدن نیست. این است که ثقافت پیدا کنند یعنی به رموز کار شما مسلط شوند و آن‌ها را در بیاورند اگر شما را درست بشناسند. نه این‌که فقط یک تسلط فیزیکی پیدا بکنند. «إِنْ يَتَّقَوْكُمْ يُكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً»؛ اگر این جور بشوند دشمن شما می‌شوند و آن موقع دست‌درازی و دهن‌درازی می‌کنند و همه کار می‌کنند. اگر میان اقوام و فامیل این بحث‌ها هست البته هر جا باید آیات درست دیده شود و الا اشتباه می‌شود. این نیست که شما بعداً بیایید اعلام برائت کنید مثلاً نسبت به پسرخاله‌تان! این مال آن قوم است؛ یعنی تکلیف قوم‌ها را دارد مشخص می‌کند. دسته‌کسانی را مشخص می‌کند که در مقابل حکومت اسلامی و پیغمبر می‌ایستند

ابراهیم در اعلان برائت اسوه و الگوست

و بعد هم‌ه‌اش بحث اعلان برائت کردن و این‌که ابراهیم در برائت اسوه حسنه است «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِنَّا بَرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ» (ممتحنه: ۴)؛ بین ما و شما برائت و عداوت و بغضاء ظاهر می‌شود تا این‌که ایمان به خدا بیاورید! بعد آیه ۶ دارد که «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛ برای شما کار حضرت ابراهیم و دور و بری‌هایش اسوه حسنه است «وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» شما دارید این اعلام برائت‌ها را می‌کنید نسبت به قومی که «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً»؛ شاید خدا در مسیر همین اعلام برائت‌ها... اگر بگویید ما الان با امریکا مودت کنیم؟ که درست نیست. ما با عنوان امریکا، یا افراد امریکا هم مشکل نداریم، بحث استکبار است. حالا نماد اصلی استکبار شده امریکا. بعد خدا می‌گوید: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً»؛ امید است که خدا بین شما و آن کسانی که داشتند با شما دشمنی می‌کردند مودت ایجاد کند. یعنی شما این کارها را بکن مودت‌ها را خدا ایجاد می‌کند. یعنی گاهی اعلام برائت طرف را سر راه می‌آورد. تو اعلام برائت را بکن، این‌ها را امید است که خدا برگرداند و مسلمان کند و بین شما مودت ایجاد شود. «وَاللَّهُ قَدِيرٌ»؛ تأکید می‌کند که خدا می‌تواند و می‌کند این کار را. بعد که نگاه می‌کنید می‌بینید چه دو آیه پشت سر همی که فوق العاده است، با تفاوتی که در آن وجود دارد.

با غیر هم‌کیش نیکی و قسط بورزید، نه محبت!

خدا می‌گوید: من با کسانی که با دین کاری ندارند و با دین دشمن نیستند، کاری ندارم. «لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ»؛ با کسانی که با دین قتال نمی‌کنند و شما را از دینتان اخراج نکردند، باز هم نمی‌گوید مودت کنید، یا تولی کنید. می‌گوید «أَنْ تَبْرُوهُمْ وَتُفْسِدُوا إِلَيْهِمْ»؛ نیکی کنید و قسط داشته باشید؛ یعنی باز هم بحث محبت را این‌جا القاء نمی‌کند؛ یعنی کسانی که در دین شما نیستند و کاری هم به کار شما ندارند، اگر شما نسبت به این‌ها می‌خواهید نیکی بکنید، بکنید! مانعی نیست. می‌خواهید به

این‌ها کمک انسان‌دوستانه و بشردوستانه بکنید، بکنید. می‌خواهید قسط را رعایت کنید و اصلاً خوب است «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ خدا دوست هم دارد.

قلب را فقط باید در اختیار ولایت نهاد

ولی آن طرفش را می‌گوید: «إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ»؛ خدا نهی کرده از کسانی که با شما در دین پیکار می‌کنند و شما را از دینتان اخراج می‌کنند و کمک می‌کنند بر اخراج شما، «أَنْ تَوَلَّوْهُمْ»؛ این‌که بخواهید آن‌ها را دوست داشته باشید، یا تحت ولایتشان بروید! این را خدا نهی کرده. آن طرفش را نهی نکرده ولی نمی‌گوید دوست هم داشته باشید. چون که مودت جایی است که ذوی القربی هستند و باید برای آن‌ها خرج شود که نهایتاً سر از ولایت در بیاورد که «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (شوری: ۲۴)؛ این مودت جایی است که می‌خواهد خرج قلبی شود. جایی که انسان قلباً می‌خواهد خودش را خرج کند، باید جایی خودش را خرج کند که نهایتاً بیارزد که به ولایت و حاکمیت و سرپرستی تبدیل شود.

همه این‌ها را با هم در یک کاسه بریزید. اهل جزیه بودن، حق! پیغمبر مهیمن بر این‌هاست، حق! حاکمیت اسلامی، حق! کتب همدیگر را تأیید می‌کنند، حق! این‌ها به محاکم قضایی خودشان هم می‌توانند مراجعه کنند، حق! اقتضای نور بودن این است. همین الان که تورات محرف است همین الان حکم این است که این‌ها (اهل انجیل و تورات) به محاکم خودشان رجوع کنند ولی زمام کار دست پیغمبر است. دست حاکم اسلامی است. که آن‌جا می‌گوید: «ان احکم» همین است که گاهی مفسرین تلقی نسخ کردند؛ یعنی گفته‌اند این آیات «وَلِيَحْكُمُ أَهْلُ الْإِنجِيلِ» با «ان احکم» نسخ شده، در صورتی که از ظاهر آیه نسخ بر نمی‌آید. این نیست بلکه دارد تبیین می‌کند شرایطی را که ...

(سؤال) اسلام یعنی همین مسیر کلی. در سوره مائده در این آیاتی که داریم می‌خوانیم، نکات جالبی در این

زمینه دارد.

(۴۴): إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاحْشَوْنَ اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»

در آیه ۴۴ می گوید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ»؛ ما تورات را نازل کردیم که در آن نور است. عین همین را در مورد انجیل می گوید در دو آیه بعدش آیه ۴۶ «وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ»، «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا»؛ حکم می کنند به تورات نبیونی که به تورات اسلام آوردند. دین پیش خدا یکی است و آن هم اسلام است.

(سؤال) همان چیزی است که در سوره شوری آمده: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ» (۱۳)؛ یک اسلامی که حضرت ابراهیم هم با آن «حنیفا مسلما» است: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا» (آل عمران: ۶۷) این آیه خیلی مهم است چرا؟ چون اینها سر ابراهیم توافق داشتند ولی داشتند دعوا می کردند که من حق هستم یا تو؟ گفته شد که اگر شما دارید دعوا می کنید، حضرت ابراهیم را قبول دارید یا نه؟ حضرت ابراهیم که نه یهودی است و نه نصرانی! پس چیست؟ این جا جایی است که باید اشاره کند به جوهر انبیاء «وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا» یعنی آن خط کلی «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹) می آید که همه دارند همین را می آورند. همه دارند دین می آورند. یعنی همه دارند اسلام را می آورند. آن موقع مسیرهای دسترسی از این رود بزرگ اسلام این شریعه بوده. شریعه همان مسیرهای دسترسی بوده که می رفتند و به آب می رسیدند. این از این مسیر دسترسی می رود. آن دیگری از مسیر دیگری می رود که باز به دین می رسد.

(سؤال) یک موقع می گوییم در یک دین محرف هستید. می گوید شما به کتاب خودتان و حرف خودتان عمل کنید! در صورتی که این قرآن هم قرآن شماست. تورات هم تورات شماست. اگر کسی یک تورات غیر محرف دستش باشد و به تورات خودش عمل کند. اگر بگوییم که تورات افراد را به سمت قرآن هل داده که هیچ! پس اگر به تورات خودش عمل کند باید به قرآن عمل کند ولی اگر به تورات خودش پایبند باشد و به قرآن ارجاع نداده باشد، به این چه می گوید؟ می گوید جایش تو جهنم است؟

اعتقادات و اخلاق در شرایع یکسان است

(سؤال) اتفاقا اگر احکام تورات واقعی دربیاید، می‌توانید آن‌جا استصحاب کنید، ولی ما خیلی به تورات غیر محرف دسترسی نداریم اما چیزی که قرآن نشان می‌دهد این است که حتی خود احکام چندان تغییری نکرده. یعنی یک نسخه کاملا جدید از دین نداریم. شریعت مقداری تغییر کرده اما خطوط کلی دین و شریعت به معنی احکام باقی مانده؛ یعنی حتی خطوط کلی شریعت هم دارد تکرار می‌شود. اعتقادات دین که عوض نمی‌شود. اخلاق دین هم که عوض نمی‌شود. از تمام مسیر دین فقط می‌ماند یک شریعت! این دین با تمام عظمتش، مجموعه‌ای از معارف و اخلاق و بخشی احکام است. معارفش که دست نمی‌خورد. اخلاقش هم که عوض نمی‌شود. در شریعتش هم تمام خطوط کلی شریعتش باقی می‌ماند. یک کوتاهی از ظواهر شریعت هست که مثلا در این شریعت می‌گفتند روزه این جور و در شریعت دیگری می‌گفتند آن جور است. در همین حد! لذا اگر تورات غیر محرف بیاید، شما این طرف شریعت را می‌گذارید، به من بگویید عند الفحص از احکام چه موقع سراغ اصول عملیه می‌روید؟ هر وقت شک کردید. چه زمانی شک می‌کنید؟ اگر در تورات حکم وجود داشته باشد، باز دنبال اصول عملیه می‌روید؟

(سؤال) الان می‌خواهید یک حکم را بررسی کنید. فحص از کتب پیشین حتی در بحث احکام در صورتی که تورات را داشته باشید. زبان قرآن را در آیه ۴۵ نگاه کنید! در این آیه می‌گوید به تورات چه چیزی نازل شد.

(سؤال) الان قرآن را دارید تورات را هم دارید. می‌خواهم دیدتان را عوض کنید. الان این در مخیله من طلبه نیست در فرض این که تورات غیر محرف باشد. اگر یک جایی اعلام کنند که نسخه غیر محرف تورات گیر آمد. بالاخره این‌ها یک جایی مخفی کرده‌اند و بالاخره در می‌آید! بگوییم می‌روم تورات را نگاه می‌کنم، ببینم تورات چه داشته؟ چون تلقی من راجع به «وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» (مائده: ۴۶) بیشتر تعارف است. آیا «مصدقاً لما بین یدیه» را فقط در معارف و اخلاق تأیید کرده یا در احکام هم تصدیق کرده؟ در همه‌اش تصدیق کرده. اگر در همه‌اش تصدیق کرده. فخر رازی همین فرمی استدلال کرده که اشتباه است. می‌گوید: اگر این جور باشد لازم می‌آید که برویم کتب پیشین را ببینیم و حال آن‌که نظر کردن در کتب پیشین نهی شده. مقدمه اول که درست

است اما کجا نهی شده؟ چه کسی نهی کرده؟ وقتی می‌گویند این نسخه بدل همین کتاب است. می‌گویید من می‌روم قرآن و روایات را فحص می‌کنم. در نیامد می‌روم سراغ اصول عملیه. حالا اگر تورات را کنار دستت بگذارند چه؟ آیا می‌گویی تورات را نگاه می‌کنم؟ انجیل و قرآن را نگاه می‌کنم بعد فحص از مخصصات لبتی و عقلی و لغوی می‌کنم و اگر در نیامد حالا به سراغ اصول عملیه می‌روم! این تلقی تلقی داستان قرآن است. این‌ها را خودشان نوشته‌اند. الان که این‌ها تورات در دستشان نیست! این‌ها دارند تلمود می‌خوانند. خودشان هم می‌دانند که خودشان دارند می‌نویسند. «يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» (بقره: ۷۹). انجیل را هم حواریون نوشتند و این همه هم با هم تفاوت دارد. اگر اوایل انجیل متیوس را نگاه کنید، می‌بینید حضرت مریم شوهر دارد. یعنی کل داستان را به باد داده. معلوم است که این کتاب که یک کتاب نشد! ۴ تا کتاب شد. آدم باید عقلش را وسط بگذارد که من الان وظیفه‌ام چیست؟

این حرف «بَلِّغْ مَا أَنزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ» (مائده: ۶۷) می‌خواهد در طول تاریخ این حرف پیام داشته باشد. حرف این است که اگر دین اقامه بشود. ما مقداری نسبت به ادیان و شرایع حتی با کتب گذشته با بی‌مهری عمل می‌کنیم. در صورتی که دین یک مجموعه است و این یک مجموعه باید دیده شود.

(سؤال) اگر تورات غیر محرف دستمان آمد راجع به آن مسئول هستیم. به خاطر این که آمدیم و چیزی در احکام بود که در تورات بود و در قرآن نبود، نه این که برعکسش بود، اصلاً نبود!

(سؤال) همین جا عدم نقل و استصحاب را دارید جاری می‌کنید!

(سؤال) اگر بود چه کار می‌کنید؟ اصلاً کتابی که «وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» است چرا نسخ شده باشد؟ اگر نسخ شده باشد می‌گوییم نسخ شده.

(سؤال) وقتی قرآن مرتب می‌گوید تورات و انجیل «وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» هستند. شما می‌گویید فقط در اخلاق و معارف مصدق است؟

(سؤال) این تحمیل به قرآن است. قرآن دارد می‌گوید: هر چه آن‌ها آورده‌اند من تصدیق می‌کنم.

(سؤال) اگر این تفاوت در قرآن و شریعت ما آمده بود، گفتم ثمره‌اش در کجا ظاهر می‌شود.

(سؤال) همین آیه ۴۵ دارد می‌گوید این در تورات آمده ولی ما الان بابت آن تکلیف داریم. قرآن فقط دارد داستان تعریف می‌کند که در تورات این آمده.

(سؤال) شما باید به همه آیات عمل بکنید؟ مثلاً داستان خضر و موسی را می‌گویید، آیا شما باید به این داستان عمل کنید؟

(سؤال) آیه می‌گوید در تورات چنین حکمی وجود دارد.

(سؤال) همه را تصدیق می‌کند مگر خلاف آن شریعت را بگوید. اگر خلافش را نگوید یعنی دارد تصدیق می‌کند. برای چه ما مکلفیم به چیزی که در تورات است؟ اصلاً چرا ما به چیزی که در تورات است مکلفیم؟ به خاطر این که دارد می‌گوید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» (مائده: ۴۸). مادامی که فهم سوزنی و نقطه‌ای و پراکنده از دین وجود دارد یعنی انگار حضرت موسی برای خودش یک چیزی آورده و مخاطبش هم بنی اسرائیل است و حضرت عیسی هم برای مخاطبان خودش یک چیزهایی آورده، ما هم برای خودمان یک چیزی آوردیم. یک موقع به شدت این بحث را غلیظ می‌کنیم که کتب آسمانی پشت سرهم آمده‌اند و یک حرف بیشتر نداشته‌اند. در سوره شعرا داستان انبیاء را آورده با dpi مختلف؛ یعنی انبیا را اسکن کرده با کیفیت‌های مختلف؛ مثلاً در باره هود با کیفیت بالاتری اسکن کرده و همه عین حرف همدیگر را دارند نقل می‌کنند و این سوره می‌گوید هر کدام به قوم خودشان همین حرف را گفتند. می‌بینید که این‌ها ظاهراً یک حرف می‌زنند. این قدر انبیا را از همدیگر جدا نکنید!

وقتی انبیاء نبودند ربانیون و احبار احکام الهی را اجرا می‌کردند

این پیام الان پیام جهانی است که بگویی «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا الشُّرُوعَ وَالْأَنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (مائده: ۶۸)؛ بیاوید این دین را اقامه کنید. دین با چه اقامه می‌شد؟ آن هیمنه با چه بود؟ چه عنصری بود که با آن دین داشت حکم می‌کرد؟ چه عناوینی بود؟ اگر بگویید حتماً امام! که الان این‌جا حرف ما با اهل کتاب چیست؟ می‌بینید در آیه ۴۴ «يُحْكَمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا»؛ حکم می‌کردند به تورات نبیونی که اسلام آوردند. با همین تورات داشتند حکم می‌کردند. نبیون را جدا می‌کند. سرّش چیست با این‌که

می‌توانست بگوید: «یحکم بها النبیین و الاحبار و الذین هادوا»، اما این جداسازی پیام دارد. یک عده هستند که براساس تورات حکم می‌کنند، حداقل در مقام قضا. که قضا هم به حاکمیت می‌کشد؛ یعنی قضا خود به خود سر از حاکمیت در می‌آورد. می‌آیند پیش من می‌گویی: بین این‌ها دعوا شده و من بگویم: این را ۸۰ ضربه شلاق بزنی. آیا این جا تسلطی می‌خواهد یا نه؟ بحث حسبه همین است. امور جنگ و صلح و اجرای احکام. تا چه کسی بیاید این را اقامه کند! وگرنه دین اقامه نمی‌شود. همه می‌شوند اهل منبری که دارند دین را می‌گویند. تا حاکمیتی ایجاد نشود آن هم حاکمیتی از سنخ آیه ۴۴ مائده، دین اقامه نمی‌شود! حالا اگر نبیون نبودند چه کار می‌کنید؟ «وَالرَّبَّانِیُّونَ وَالْأَحْبَارُ»؛ یعنی انسان‌های ربانی. ربانی چه کسی است؟ کسی که منسوب به رب است. چرا اسم این‌ها را ربانی می‌گذارند؟ چون این کسی است که تحت مدیریت خداست و آن موقع اهل مدیریت است. این‌ها منسوب به رب هستند. این‌ها تحت ربوبیت و مدیریت قرار گرفته‌اند و با این مدیریتی که تحت مدیریت قرار گرفته، حالا مدیریت می‌کند. با چه؟ با همان تورات؛ یعنی تورات را دستش می‌گیرد. منظور از ربانی همین علما هستند که تصریح می‌شود که این‌ها علماء هستند و این‌ها حبر و دانشمندانند. حبر به معنی خوشی و سرزندگی است «فِی رَوْضَةٍ یُحَبَّرُونَ» (روم: ۱۵) چون این‌ها دین را زیور می‌دهند. دین در نظر دیگران با دیدن این‌ها جلوه پیدا می‌کند. حالا اگر علمای سوئی باشند که با این‌ها دین جلوه پیدا نمی‌کند، پس این‌ها احبار نیستند. مگر این که به صورت اصطلاحی به او حبر بگویند. این ربانیون و احبار را در جایی مذمت کرده. در آیه ۶۲ مائده گفته: «وَتَرَى کَثِیْرًا مِّنْهُمْ یُسَارِعُونَ فِی الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَکْلِهِمُ السَّحْتَ لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ»؛ می‌بینی این‌ها را که سرعت می‌گیرند در اثم و گناه و سحت.

سحت به معنای حرام؛ یعنی پوست کردن و پودر شدن. می‌خواهند بگویند حرام می‌گویند سحت است و گاهی فراتر از حرام است یعنی کار بی‌خودی است، چیزی است که طرف را پودر می‌کند؛ مثلاً در روایات باب مکاسب راجع به صنّاع (کسانی که اهل صنعت هستند) داریم که «الصنّاع اذا سحروا اللیل کله ... فهو سحت» اگر تمام شب را بیدار بمانند پولی که به دست می‌آورند سحت است. یعنی این قدر هم آدم کار نمی‌کند! در دیدش دنیا این قدر نباشد که کل عمر و شب و روزش را کار کند. سحت است به خاطر این که الان دارد خودش را پودر

می‌کند. دارد پوست خودش را می‌کند. دارد خودش را خشک می‌کند. نمی‌خواهد. حظ بدن و چشم خودش را نمی‌دهد.

«لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» چه بد کاری می‌کنند و در آیه ۶۳ مائده: «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»؛ چرا رهبانیون و احبار نهی نمی‌کنند از قول اثم و اکل سحت ایشان؟ «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»؛ این‌ها هم کار بدی می‌کنند. مردم کار بدی می‌کنند تو هم کار بدی می‌کنی! و یک عده ربانیه و احباری داریم که عبارتش در این آیات عبارت «بِمَا اسْتُخْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» (همان: ۴۴)؛ رهبانیون و احبار به واسطه آن چیزی که استحفاظ شده؛ به امانت داده شده «وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ»؛ و رویش هم ناظر هستند. قرآن راه ربانی شدن را هم گفته. راهش این است: (۱۳: ۱۱: ۰۱) آل عمران آیه ۷۱ را ببینید! **ربانی کسی است که اهل قرآن است.** اهل کتاب است. این را هم بدانید که اگر کسی بخواهد مدیریت اجتماعی بکند، تا در مدیریت قرآن قرار نگیرد، تا فهم مبانی پیدا نکند، نمی‌تواند مدیریت کند! باید خیلی وقت‌ها به دوستان طلبه‌مان بگوییم که اگر کسی حرکتی خواست بکند که ربانی بشود، این آدم ربانی باید با کتاب، با قرآن سر و کار داشته باشد. تعالیم و مبانی را از قرآن در بیاورد «بِمَا اسْتُخْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» (مائده: ۴۴)؛ مسلط بر کتاب الله باشد. چیزی که در رهبر مهم است، این نیست که ظرائف و دقائق یکسری احکام را استخراج کند. باید مسلط بر کتاب خدا باشد. ناظر بر کتاب خدا باشد. مبانی را باید گرفته باشد. باید بداند کجا باید توی دهن دشمن بزند! چه جوری بایستد! که آدم نگاه می‌کند عشق می‌کند! نمی‌دانم دیشب آقا را دیدید! اصلاً این سبک بر خورد مال قرآن است؛ یعنی کسی این جور برخورد می‌کند که مُمَحَّص شده باشد در قرآن و مبانی را از قرآن گرفته باشد. «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (آل عمران: ۷۹)؛ نشاید که بشری که حکم و کتاب دارد؛ یعنی الان حکم دارد. قضا دارد. حاکمیت دارد. نبوت دارد و بیاید به مردم بگوید بنده من باشید! پس حرفش چیست؟ «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ»؛ بیایید ربانی باشید که این ربانی بودن شما به واسطه چیست؟ «بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ»؛

ربانی باشید به واسطه این که از سابق تعلیم کتاب می‌دادید، درس کتاب را خواندید. کتاب را درس گرفته‌اید و درس می‌دهید. درس می‌خوانید، درس می‌دهید. چه چیز را؟ به تجربه کردن و کار کردن می‌گویند درس؛ یعنی همین که با کتاب کار می‌کنید، درس می‌دهید، این جوری می‌شود ربانی. (۱۴: ۱۵: ۰۱)

آیه ۱۴۶ آل عمران را ببینید چه تعابیر بلند و بالایی است! این‌ها که رتی شدند و منسوب به رب شدند «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»؛ خیلی تعبیر عجیبی است. چه بسیار بودند انبیایی که دور و بر خودشان رتی داشتند. علمایی که اهل علم و کتاب و تدریس بودند، این‌ها دور پیغمبر بودند. با پیغمبران بودند. این‌ها همان‌هایی هستند که «يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» (مائده: ۴۴)؛ این‌ها اهل قتال و پیکارند. نه این که یک جنگی بشود و یک مصلحتی بشود، آقا هنوز کرسی تدریس را رها نمی‌کند و یک کلمه راجع به جنگ نمی‌گوید، این «قَاتَلَ مَعَهُ» نیست. آن که اهل تدریس کتاب و قرآن بود. آشنا به مبانی بود. دور و بر نبی چرخید. اهل پیکار بود، به این آدم است که امانت قرآن را می‌دهند. این‌ها هستند که می‌توانند بیابند وسط و براساس پیکار کنند و حکم کنند و حاکمیت کنند و این‌ها هستند که «فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا»؛ نه وهن، نه ضعف و نه استکانت در این‌ها راه ندارد. سفت سفت و بنیان مرصوص! این‌ها مثل دیوار سربی هستند «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (۳۵: ۱۷: ۰۱)؛ این ربانی‌ها، این رتی‌ها، این دانشمندان که اهل این چیزها هستند و از تدریس و تعلیم کتاب هم به این جا رسیده‌اند و اهل پیکار هم هستند، «يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا» این‌ها ممکن است اشتباه بکنند؛ برای همین، آیه ربانیون و احبار را با نبیون فرق گذاشته و جدا کرده اما این‌ها هم اهل حکم هستند. یکی از جالب‌ترین چیزها درباره ولایت فقیه همین آیه است که تأیید حاکمیت و حکومت است. همان چیزی که خود پیامبر در آیات صدر داشته. چه داشته؟ که الان دارد همان مسیر را برایشان ترسیم می‌کند؟ خود پیامبر اهل حکم و حاکمیت است و لزومی ندارد این جریان با نبوت ادامه پیدا کند. حتی امامت لازم نیست. اشتباه نکنید که پس امامت لازم نیست! امامت برای حاکمیت لازم نیست. اگر لازم بود وضعیت الان چیست؟ امامت با حاکمیت در زمان حضور جمع

می‌شود. خود امامت برای وساطت فیض، تبیین احکام و .. لازم است اما برای حاکمیت، حکم و قضا، امامت لازم نیست. برای این امور کسانی لازم است که امانت خدا را به این‌ها داده شده و این‌ها مراقب کتاب خدا هستند و این‌ها اهل پیکار و جهاد هستند. از روی تعلیم قرآن هم به این‌جا رسیده‌اند. حاکمیت به دست این‌ها هم می‌شود اداره شود. (۵۳: ۱۹: ۰۱)

این عبور و مروری بر این آیات بود و خودتان هم نگاه کنید تا بدانید که رمز پیوند و ورود آیات به بحث ولایت درست پشت این دسته از آیات است که بعد می‌گوید: این‌ها را اولیای خودتان انتخاب نکنید، مواظب باشید! مرتد نشوید و دقیق معلوم است که ارتدادش چیست؟ مرتد شدن یعنی این‌ها را اولیای خودتان انتخاب نکنید. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (مائده: ۵۵)؛ اولیای شما این‌ها هستند.

(سؤال) هنوز ما انجیل تحریف نشده را در دست نداریم. انجیلی که الان هست نوشته حواریون است. از «وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ» (حدید: ۲۷) معلوم می‌شود کتابی داده که البته می‌دانید که احکام انجیل در تورات بوده و احکامش احکام تورات بوده و اتفاقاً حضرت عیسی «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (آل عمران: ۴۹) بوده و صاحب کتاب بوده و غیر محرف آن را هم که الان در دست نداریم.

(سؤال) لابد تورات غیر محرف وجود دارد! نگفتم باید برود تورات را پیدا کند. در روایات هم می‌گوییم باید فحص از مخصص بکنیم ولی آیا الان همه روایات را داریم؟ باید برود تمام روایاتی را که نمی‌داند کجاست و ۸۰۰ هزار کتاب‌هایی که در کتابخانه شیخ طوسی سوزانده‌اند.

(سؤال) قرآن که دم دست است و در این بحثی نداریم، چرا باید برویم پیدا کنیم؟ روایات هم یک عالمه مخصصاتش نیست. هیچ بعید ندانید که یک عالمه روایات در این کتابسوزی‌ها به دست ما نرسیده باشد! ولی به همین مقداری که بین ایدینا هست مکلفیم. بقیه‌اش «رفع عن امتی ما لا یعلمون» است. چیزی را که نمی‌دانیم خوب نمی‌دانیم دیگر! یک موقع تورات در اختیار است یعنی تورات یک جایی هست. اگر همین الان بگویند یک نسخه قدیمی از تورات زمان حضرت موسی پیدا شده، ما موظفیم برویم آن تورات را بخوانیم. چون که «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» (مائده: ۴۶) است و اگر حکمی نداشتیم و در تورات داشتیم، باید در همان تورات استصحاب کنیم.

(سؤال) اصلا دید ما نسبت به انبیا و پیروان انبیا خیلی باید فرق کند با یک بودایی! ما ظاهرا می‌گوییم طرف چینی است. طرف آمریکایی است. فرقی نمی‌کند! فکر می‌کنیم این‌ها با هم هیچ تفاوتی نمی‌کنند! در صورتی که پیروان انبیا فرق دارند با دیگران. تا این حرف‌ها را حل نکرده باشید، این جا گیر می‌کنید. آیه ۶۹ مائده را ببینید! مگر این آیه در زمان خود پیامبر نازل نشده؟ انتهای زمان پیغمبر هم نازل شده «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» چه حسی از این آیه به شما دست می‌دهد؟ درست است که تفاضل هست و با بحث‌های تفسیری مصداق عمل صالحا را طبق حجت عصر عمل کردن معنا می‌کنیم، اما ظاهر قرآن را که می‌خوانیم یک تلقی به دست می‌دهد و آن تلقی دست ما نیست.

صلوات!